

کتابخانه صیف سیکار عالی حیر آباد دکن

۱۰۰۰

نمبر درجہ

تاریخ درجہ

نام کتاب

فن کتاب

نمبر کتاب فن مذکور

آخر آبان ۱۳۲۱ ف ۱۶۳۶

رسالہ قاضی شناسا و اسد پانی

صفوف

۱۱۹۶

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ

درین ایام فرخنده فرجام عجلاله نافعه در باب اباحت سماع بالمزاج

رساله فاشایر ائمه مانی پی

حسب الارشاد جناب شاه عبدالحمق صاحب وشم اوده پانی بنی بدیعین علیهم السلام

در مطبع سید واقع حیدر آباد کون طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم	مصحف
فقه مختصر	مصحف
نکته مختصر	مصحف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله وصحبه
 اجمعين فضلت پناه وكمالات دستگاه بر خور دار گرامی قدر محمد
 جعله الله من الاخيار والابرار از فقر محمد ثناء الله بعد از سلام سنت
 الاسلام و دعای بر خور داری دارین و اشتیاق ملاقات مطالعه
 نماینده خط بهجت نمط شما که عبارت عربی فصیح نوشته بودند رسید
 موجب انشراح خاطر گردید در استفسار سئله عنان نوشته بودند
 انکه قد کثرت فی هذا الزمان وجده سباع الغنای بالمرایر و اهل الوجیر
 یقولون حتی حق لا شک ان سلق الفیاض فعل حرام خصوصاً الفیاض
 الذی بالمرایر فانه حرام قطعی یکمفر جایده و مستحکمه فاذا ذکر انهم من
 اشباه الله عز وجل فی الموضع شیخی ان یحصل به الکفر کما ذکر فی الحاشیه

الْقُدْسِي مَحْصَلُهُ أَنَّ ذِكْرَ انِّهِمْ مِنْ اَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَ ضَرْبِ الْاَمْرِ كُفْرًا
 یعنی بیشتر درین زمانه مردم اند که وجبت شنیدن سماع با مزایر یعنی ذهل و
 وطنور و غیره میکنند و وجه کشندگان حق حق میگویند و شک نیست که
 سرود مطلقاً حرام است خصوصاً آن سرود که با مزایر باشد حرام
 قطعی است حلال داننده او کافر می شود و وقتیکه چنین محل نام
 ذکر کرده شود سزاوار آن است که کفر حاصل شود چنانچه در جاوی
 قدسی ذکر کرده آنکه ذکر کردن نامی از نامهای خدایتعالی نزد خویش
 مزایر کفر است - برخوردار از تکفیر اهل سلام حلدی نباید کرد خصوصاً
 چنین مقام که این طعن منجر می شود بر اکابر دین رَزَقَنَا اللَّهُ تَعَالَى مَشْهُمٌ
 وَ اتَّبَاعُهُمْ حضرت شاه العالمین شیخ عبدالقدوس گنگوئی قدس سره
 سره الضرب با وجود کمال علم ظاهر و زنت شان در علم باطن و سماع
 غنا با مزایر افراط پیدا شدند شعر گر خدا خواهد که برده کس در دوزخ سلیتر
 اندر طعنه با کان برده و در خدا خواهد که پوشد عیب کس بکم نزد و عیبیان
 نَفْسُ نَوْعِنِ ابْنِ ذَرٍّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ رَعَا حَلَالَ
 بِالْكَفْرِ وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ وَنَفْسُ كَذَلِكَ إِلَّا عَادَ عَلَيْهِ تَتَفَقَّحَ عَلَيْهِ وَصَحِّحْ

در صحیح مسلم از ابی ذر رضی الله عنه مروی است که رسول الله صلی الله
 وسلم فرمود که هر کسی دیگری را نسبت کفر کند بابت بعد و الله گوید و او
 چنین نباشد مگر آنکه آن قول برگوینده رجوع میکند و در جامع الفقهاء
 گفته میشود یَنْبَغِي لِلْعَالِمِ أَنْ يَنْفَعِ آيَةَ أَنْ لَا يُبَايَعُ فِي الْكُفْرِ إِلَّا مَنْ مَرَّعَ
 كُفْرُهُ بِنِسْبَةِ تَحْتِ لَدَلَالِ الْيُوفِ مِنَ الْمَقْطُوعِ لِمَنْ لَا يُقْبَلُ فِي مَرَّعِهِ
 اگر برده شود پیش او و هر کسی از مسلمین که در آن احتمال کفر باشد و کافر
 گفتن او جلدی نمند و با وجود آنکه حکم کرده میشود با سلام کسی که در سینه
 اسلام آورده باشد و قال فی فصول العمادی اذا كانت فی سَلَةِ
 وَجْهِ مُوجِبِ الْكُفْرِ وَوَجْهُ وَاحِدٍ الَّذِي يَمْنَعُ التَّكْفِيرَ فَعَلَى الْمُفْتَى -
 أَنْ يَمِيلَ إِلَى الْوَجْهِ الَّذِي يَمْنَعُ التَّكْفِيرَ حَيْثُ الظَّنُّ بِالْمُسْلِمِ فِي فُصُولِ
 عمادی گفته و نمیکند باشد در چند وجه کافر گفتن و یک وجه باشد
 که از کافر گفتن مانع است پس واجب بر مفتی نه آنکه میل کند بسوی
 آن وجه که مانع تکفیر است برای گمان نیک بسوی مسلم اکنون
 در تحقیق مشد مل و حرمت سرود و فرامی رخن میرود آیات و احادیث
 در ماده سرود و معارض اند قال الله تعالى وَمِنَ النَّاسِ

مِنْ بَشِيرٍ لِبُؤَى الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ يُغَيِّرَ عِلْمَ وَيُخْدِعُ بِأَهْوَاءِ الْوَلَدِ
 لَهُمْ عَذَابٌ مُنْتَنٍ لِنِي بَعْضُ مَرُومٍ كَانَتْ لَهُمْ خَرِيدَةٌ يَكُونُ لَهَا نِي انْجَبَازِ
 خَدَّازِ بِسَدَارَةٍ مَا كَمْ كَمَرَاهُ كَمْ مَرُومٍ رَا از رَاهِ خَدَّازِ غَيْرِ عِلْمٍ وَكَبِيرِ دِرَا خَدَّازِ
 رَا سَمْعِ كِي مَانْدَانِ رَا عَذَابِ اَمَانَتِ كَمَنْدِهَ اِيْنِ اِيْهَ دَرِ تَحْرِيمِ سِرِّ دَوَارِ خَدَّازِ
 حَدِيثِ اَنَا مَهْ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ مَا اَرْفَعُ اَخَذَ صَوْرَتَهُ لِنَبَاِ الْاَكْبَثِ اللَّهُ
 سُبْحَانَهُ عَلَى سَنَكِيهِ يُغَيِّرُ بَانَ بِاَعْقَابِهَا عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى يَنْتَكِرَ رَوَاهُ
 اَبْنُ اَبِي الدُّنْيَا فِي ذِمَّةِ الْمَاهِي رَا الطَّبْرَانِي فِي الْكَبِيرِ لِنِي رَوَايَتِ كَرْدِ اَبْنِ
 اَبِي دُنْيَا وَطَبْرَانِي اَرَا اَبِي اَنَا مَهْ اَكْمَهْ مَبْدُومِ كَسِي اَوَّازِ خُودِ رَا سِرِّ دَوَّارِ
 كَمَرِ سَفَرِ سِيْدِ اللَّهِ تَعَالَى دَوَشِيْكَانِ اَبْرِدِ دَوَّارِ اَوَّازِ سِرِّ دَوَّارِ اَبْنِ
 خُودِ بَرَسِيْنِهْ اَوَّازِ كَمَرِ مَانْدِ شَيْخِ عَبْدِ الرَّحِيمِ عُمَرَانِي كَمْ كَرَجِ احَادِيْثِ
 اَحْيَا رَالْعُلُومِ كَرْدِهْ اِيْنِ حَدِيْثِ رَا ضَعِيْفِ كَفْتِهْ وَحَدِيْثِ مَانْدِ اَبْنِ
 اللَّهُ حَرَّمَ الْاَغْنِيَةَ وَبَعْضَهَا وَبَعْضَهَا وَتَلَكُمَهَا رَوَاهُ الطَّبْرَانِي فِي الْاَوْسَطِ كَمَرِ
 اَزِ حَدِيْثِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا رَوَايَتِ كَرْدِهْ كَهْ اَللَّهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ
 كَرْدِهْ سِرِّ دَوَّارِ وَفَرُغْتَنِ اَنَّهُمَا وَفَقِهْتِ اَنَّهُمَا وَفَقِهْتِ اَنَّهُمَا وَفَقِهْتِ اَنَّهُمَا وَفَقِهْتِ
 اِيْنِ حَدِيْثِ مَحْفُوظِ نِيْسَتِ وَنَجَارِي رَا حَرَمَتِ الْمَاهِي دَاوَتَارِ وَفَرَامِيْرِ اَحَدِ

ابن عامر روایت کرده و عن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله
 صَلَّى اللهُ وَسَلَّمَ لِيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحْلُونَ الْخُمْرَ وَالْحَبِيرَ وَالْمَعَارِفَ
 واز ابی مالک الاشعری مروی است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم
 که هر آنچه خواهند بود در امت من قومی که حلال خواهند گفت
 خمر و حبر را یعنی پارچه ریشمی و معارف یعنی آلات لهو را این حدیث
 نزد بخاری صورت تعلیق است و برای همین ابن جریم آن را
 ضعیف گفته و ابو داود اسماعیلی این حدیث را متصل روایت
 کرده از حدیث ابی امامه که ان الله عز وجل امرني ان اقول لکم
 و الکبارات یعنی البرایط و المعارف یعنی خمر و حبر و امرموده است
 بر آنکه دور سازم و آنچه که فرمایم و کبارات را یعنی آلات سحر را
 و این حدیث قیس بن سعد بن عماره رضی الله عنهم ان الله حرم
 علی الخمر و الکلبه و الاغنیة و ابو داود از حدیث قیس بن عماره
 روایت میکند که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که هر دو کار
 من راجع کرده برین خمر و کلبه یعنی سیاب بازی و سرودها و کلبه
 حدیث ابی امامه التغذیب باستحلالهم الخمر و ضربهم الذنوب

و در حدیث ابن اثامه مذکور کرده تعذیب بر احوال دانش خرمای و خشن
 و فها عبد الرحیم عافی گفته که این همه احادیث ضعیف اند و روی نو
 ابو الشیخ من حدیث کحول مرسل الاشیاع الی الملاهی موصیته و ابو الشیخ
 از رسول کریم مرسل روایت میکند از حدیث کحول که شنیدن لماکی
 گناه است و ابی داؤد از ابن عمر روایت میکند که ابن عمر شنید
 سرود و مزار پس سرود و انگشت دستهای خود بر در و گوش نهاده و این
 حدیث را ابوداؤد و دیگر گفته و حدیث لهو المسلم باطل الاثمه و ثقه
 یقوسه و یادیبه یغیر سه و لا عینه منع نائه را ده اصحاب السنن
 اصحاب سنن اربعه از عقیدین عام روایت کردند که رسول کریم فرمود
 کردن مسلمان باطل است یعنی حرام مکر سه چیز کی آموشن بجان خود
 و آراستن آب خود و لا عبت کردن با زن خود عن جابر قال قال
 الله جللی علیه وسلم لا یغفار لیست التفاق فی القلب کما نبئت
 المار التریخ رواه البیهقی فی شعب الایمان بیهقی و شعب الایمان
 روایت کرده از جابر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرمود که سرود و مزار و باندن قاق را در دل چنانکه سپر و مانند آب است

این حدیث مذکور بر حریست سرود و فرامیر دلالت میکنند و دیگر احادیث
 بر اباحت سرود و بعضی بر اباحت فرامیر دلالت دارد و یکی حدیث در
 صحیحین از عائشه رضی الله عنها مروی است قائلت دخل علی رسول الله
 صلی الله علیه وسلم وغنّی جارتیان تغنیان کفنا بغنایه الحدیث فی
 الصحیحین و فی روایتی آن ابوبکر دخل علیها وغنّیها جارتیان تغنیان
 و تغنیان و ابوبکر صلعم شتت غنّیها فتهنّأ بها ابوبکر فکشف ابوبکر عن
 سلم عن وجهه و قال دعها یا ابوبکر فاتمّا آیام عید رواه سلم از عائشه رضی
 الله عنها که دخل شد بر من رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیکه نزد من دو دختر
 بودند که سرود میکردند سرود روز نجات و روز نجات آن روز بود
 که در جاهلیت در جماعت اوس و خزرج که بعد از اسلام انصار نام یافتند
 بطور عید و نوروز قرار یافته بود این قدر حدیث در صحیحین است و در دیگر
 در صحیحین است که ابوبکر داخل شد بر عائشه و نزد او دختران بودند که
 میخواندند و سرود میکردند و در حالیکه بنی صاهم بارجه از روی خود برداشت
 و فرمود بگزار اینهارا ای ابوبکر که این روز آیام عید اند و در سبیل خدا
 میخوانند بنی صاهم سرگاه که داخل مدینه شد در قبیله بنی نجار سرود آمد

و دختران نبی بخار سرد و سیکه دهند میگفتند شعر بخمن جوارن نبی بخار
 و سینه محمد بن جابر یعنی مادر خرا نیم از بیهوشی باری قوم چه خوب است
 که محمد بمبارد باشد صلی الله علیه و سلم و مینویسند و لاس البقرة آورده
 حدیث عایشه رضی الله عنها در شعر خواندن زنان نزد شریف درین
 رسول الله صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک شعر طلع البدر علينا
 من ثنایات الابرار و حب الکرم مسلمینا ما دعی الله داعی
 یعنی طلوع کرد بر ما بر از ثنایات و داعی که کافیت در مدینه واجب
 شکیر یا و تشبیه دعا خواندن از چند دعا خواننده کان امام
 غزالی شعر خواندن آنها با دف زدن و الحسان کردن گفته و نزد
 بیہقی ذکر رفت و الحان نیت و عن محمد بن حاطب قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فصل من الحلال و الحرام الله
 و الصوت فی الشکاح یعنی فرق در میان حلال و حرام است
 که دف بزنند و آواز یعنی سرد و بکنند در نکاح این حدیث نزد
 ابن ماجه و نسائی روایت کرد و ترمذی حسن گفته و عن عائشه
 رضی الله عنها فان رسول الله صلی الله علیه و سلم غلغلو

نَهْ الْكَلْحَ وَاجْعَلُوا فِي الْمَسَاجِدِ وَضِعُوا عَلَيْهَا الدُّفُوفَ بِحُسْنِ عَشْتِ
 روایت کرده از رسول صلی الله علیه و سلم که علانیة کنید این کَلْح را بکنید
 در مساجد و بزیند بر آنها دُف و این حدیث را ترمذی روایت کرده
 و گفته که این حدیث غریب است وَ عَنْ الرُّبَيْعِ بِنْتِ سُعُودَ قَالَتْ قَالَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَخَلَ عَلَيَّ كَبَيْلَةُ بِنْتُ لِي فَجَلَسَ عَلَيَّ شَيْ
 فَجَلَسَتْ جُورًا هُفْرَيْنِ بَيْنَ قَفْصَيْنِ وَبَيْنَ بَنٍ قُلٍّ مِنْ آبَائِهِ يَوْمَئِذٍ
 وَ قَالَتْ إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَأْنِي يُعَلِّمُ مَنِي غَدَقًا لِرَسُولِ اللَّهِ دَعَى بِنْتَهُ وَكَبِيرَتَهُ
 بِاللَّحْيِ كُنْتُ تَقُولِينَ اذْ بَيْعَ بِنْتِ سُعُودَ رَوَيْتُ كَقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيْسٍ دَاخِلٌ شَدِيدٌ شَبِي كَقَوْلِ سَجَانَةَ شَوْمَرَةَ
 شَدِيدٌ بِيْسٍ نَشْتٌ بَرَسْتَرٍ بِيْسٍ كَشْتَدُ وَخَرَانُ كَقَوْلِ بِنْتِ بِيْهَائِي
 خُودُ وَفَرِيْهَةُ بِيْهَتُ كَسَانُ رَاكِمٌ رُفْدٌ بَرَارٍ بَرَانُ مِنْ شَهِيدٍ شَدِيدٌ بُوْدُ
 وَكَيْهَاتُهَا كَقَوْلِ كَسَانُ بِيْهَتُ بَرَانُ كَقَوْلِ بِنْتِ بِيْهَائِي وَفَرْدُهَا
 شَدِيدٌ بِيْسٍ رُفْدٌ بَرَارٍ بَرَانُ كَقَوْلِ بِنْتِ بِيْهَائِي وَفَرْدُهَا
 وَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ أَرْسَلْتُ امْرَأَةً إِلَى حَبِشٍ مِنْ
 أَنْصَارِ قَوْمِ نَبِيِّ اللَّهِ أَمَّا كَانُ مَعَكُمْ لَهْفُ قَدِ اعْتَبَرْتُمْ اللَّهُ وَرَأَى النَّجَاحَ

در صحیح بخاری از عائشه رضی الله عنها مروی است که فرموده
 شد زن عروس بسوی مردی از انصار آمد و در راه
 صلی الله علیه و سلم می‌انهد و با شما لهو یعنی سرود پس انصار را
 خوش می‌آمد لهو و فی صحیح ابن حبان قَالَتْ عَائِشَةُ
 كَانَتْ عِنْدِي جَارِيَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ بِذِي الْحِجَّةِ مِنَ الْأَنْصَارِ كُنْتُ
 الْأَنْصَارِ وَصَحِيحُ ابْنِ حَبَانَ هِيَ كَقَوْلِهَا عَائِشَةُ رَضَاكَ لَوْ دُرِّدَ
 مِنْ دَخَرِي الْأَنْصَارِ نَحْلًا كَرْدَهُ دَامَ أَوْ رَأْسُ فَرْسٍ مَوْسُولٍ
 صَلَحَ لِي عَائِشَةُ مَرْدُومِي كَمَا فِي بَيْتِ تَحْقِيقِ ابْنِ قَبِيلَةَ
 الْأَنْصَارِ هِيَ كَقَوْلِهَا دَامَ مَرْدُومِي وَرَأْسُ فَرْسٍ مَوْسُولٍ
 مَرْدُومِي هِيَ كَقَوْلِهَا دَامَ مَرْدُومِي وَرَأْسُ فَرْسٍ مَوْسُولٍ
 الْأَنْصَارِ دَرِشَبِ نَحْلٍ بِسِ نَاكَاهُ دَخَرَانِ مَرْدُومِي كَرْدَهُ
 كَقَوْلِهَا مَنِ امْصَحَابُ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 اَهْلُ بَدْرٍ أَيْنَ جَنِينٍ نَزْدِ شَاكَرٍ مَرْدُومِي هِيَ كَقَوْلِهَا
 بَنَشِينَ وَبَنَشِينَ مَرْدُومِي مَرْدُومِي مَرْدُومِي مَرْدُومِي
 رَحْمَتِ دَادَهُ آتَا رَسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَرِشَبِ

نزد کاتب روایت کرده این حدیث را انسانی مروی است
 که عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه بر کسی می نشست او را
 خرامیر شنید فرمود که این چیست گفتند که سینه ای است
 است پس سکوت کرد و منع نفرمود چون در حل و حرمت
 شما انصوح شما رضی آمده ابو حنیفه رحمه الله علیه فتویٰ بر
 حرمت داده احببنا طایفه خجسته قاعده اصولی است
 که عند التمارین حرمت را بر ابا بخت مقدم می راند
 حر و لیمه هم جایزند است قال فی الهدایة فی کتاب
 من دعا الی ولیمه او طعام فوجده لهوا او غیارا
 قلنا بئس ان یقعد ویا کل قال ابو حنیفه انما یلیت بهذامره
 فصبرت قال صاحب الهدایة دللت المسئلة علی ان
 اللذی کلها حرام حتی الغناء و یضرب القضب و لیمه اقال
 ابو حنیفه انما یلیت لانی انا ابتداء بالحریم کون یعنی در بدو
 آمده است که هر که دعوت کرد به شود بسوی ولیمه یا طعامی دیگر
 پس یافت آنجا لهو یا سهو و سپس باک نیست که بیهوش

بخورد ابو حنیفه گفته که مبتلا شدیم من یکبار پس صبر کردم صاحب
 بدایت گفته این قول دلالت کرده بر آن که طایفه همه حرام اند
 حتی که سر و دزدن قصب و لهذا ابو حنیفه گفته که مبتلا
 شدیم چرا که ابتدا حرام میباشد و شافعی رح احادیث
 غنار اصل میکند بر آنچه بنا بر او باشد یا در آن خوف
 فتنه باشد و آنچه بنا بر او بر غرض صحیح باشد مثلاً اعلان
 نکاح و مانند آن آن را امباح میدانند و این چنین روایت
 در کتب حنفیه هم موجود است چنانچه در بدایت در کتاب
 الغصب گفته قبل الغیراء والدفع الذی میباح ضربه فی العرس
 یضمن بانذاره من غیر خلاف یعنی نقاره غازیان و دفع که مساج
 نواختن آن در نکاح ضامن می شود تلف کننده آن نجس
 امام حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم
 گفته که احادیث حرمت غنا که وارد اند محمول اند بر آن که مراد
 سلطان از دل بر آرد از شهوات و عشق مجازی اما آنچه که محبت
 خدا آرد محبوب است یعنی عبادت و آنچه نه مراد شیطان می آرد

و نه محبت خدامی آورد آن فعل بذات مباح است چون سماع
 در اوقات سرور می آفراید پس اگر آن سرور مباح است
 آن سماع مباح است چنانچه در عید و وقت نکاح و قدوم
 غائب و بر طعام و ولیمه و ولادت مولود و در عقیقه و ختنه و
 روز تمام حفظ قرآن و مانند این قول را اکثر علمای حنفیه هم
 اختیار کرده اند و فی الحُرَّانَةِ الْكَافِي حُرْمَةُ الْخَيْارِ وَغَيْرِهِ مُنْقَضَةٌ
 بِاللَّهْوِ فَمَا يَكُونُ بِغَيْرِ التَّهْنِئَةِ بَيْنَ الدِّينِ كَمَا فِي الْعُرْسِ وَ الْوَلِيمَةِ وَ اسْتِعْدَادِ
 الْعُرَاتِ وَ الْقَافِلَةِ وَ مَحْضُولِ رِقَّةِ قُلُوبِ عِبَادِ اللَّهِ الْمَرْضِيَّةِ
 لَا يَكُونُ حَرَامًا عَلَى مَذْهَبِ الْحَنْفِيَّةِ بِمَعْنَى دَرْخِ زَانَةِ كَافِي رَوَايَتِ
 كَرْدَةِ كَمْ حُرْمَتِ سُرُودِ وَغَيْرِهِ بِمَقْبُولِ اسْتِ بَلْهُوَ وَ اسْتِ بَلْهُوَ
 برای غرضی چنانچه وقت نکاح و در ولیمه و تیارای عاریان و قافله و دیگر
 رقت و لهائی بنده گان خدا که خدا از آنها راضی است یعنی صفایان
 حرام نیست نزد امام بحنفیه فی الافراح اَنَّ سَمَاعَ يَحْصُلُ بِهِ رِقَّةُ الْقُلُوبِ
 وَ التَّشْوِيعُ وَ اَنَّمَا هُوَ شَوْقٌ لِقَادِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الْخَوْفُ مِنْ سَخَطِهِ وَ فَدْرَ
 وَ غَضَبِهِ قَرِيبَةً وَ اِذَا كَانَ السَّمَاعُ كَهَذَا كَلِيفٌ يَكُونُ فِيهِ شَأْنٌ لِلَّهِ

وَالْمَوَارِدُ وَرَأْفَتُهَا هِيَ هِرْهُرُوهٌ وَدَرْشَنَدَنَ آن رَقَّتْ قَلْبُ
وِخْشُوعٌ حَاصِلُ شُودِ وَشُوقِ قُرْبِ خُدَايَعَالی وَخُوفِ اَرْعَابِ
وِغَضَبِ بِيَارِ دِاخْشِنِ سِرُودِ عِبَادَتِ سِتِ بَسِ وَفَتْحِ کِهْ اِیْنِ چَیْنِ
سِرُودِ فَنَیْدِهْ شُودِ چِکُونِهْ دِرُویِ اَحْتِمَالِ اِیْوُوبُ وَا بَاشَدِ حَضْرَتِ
شَیْخِ شِهَابِ الدِّینِ سِرُودِیِ رَحْ کِهْ اَزْ اکابرِ عِلمائِیِ طَاهِرِ
وِیْسِ اَوْلِیَاءِ اَنْدِ دِرْ عَوَارِفِ کَلِمَتِ السَّمَاعِ یَنْجَلِبُ رَحْمَةُ اللهِ اَکْثَرُ
یَعْنِیِ سِرُودِیِ کَشْدِ رَحْمَتِ اَزْ خُدَا کَرِیْمِ وَحَضْرَتِ خُواجهِ خَوَاحِشِ اَنْکَمَانِ
عَالِیْشَانِ خُواجهِ بَهَاءِ الدِّینِ نَقِشْبَنْدِ رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ سَیْفِ رَایْدِ دِرْ سَمَاعِ کِهْ
نَهْ اِنْکَارِ سَکِیْمِ وَنَهْ اِیْنِ کَارِ سَکِیْمِ چُونِ بِنَاءِ طَرِیقَةِ اِیْشَانِ بَرِ کَمَالِ اِتِّبَاعِ
سَنَتِ هَسْتِ وَیَقِیْنِ هَسْتِ کِهْ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَکْرَامِ
رَا سَمَاعِ مَحْمُولِ نَبُوْدِ لِهَذَا فَرَمُودِ کِهْ نَهْ اِیْنِ کَارِ سَکِیْمِ چُونِ خُرْسْتِ
سَمَاعِ نَزْدِ اِیْشَانِ ثَابِتِ نَبُوْدِ لِهَذَا فَرَمُودِ کِهْ نَهْ اِنْکَارِ سَکِیْمِ اِیْنِمِ اِکْرَامِ سَیْدِ
اَلْبَیْتِ اَلْخَامِیِ کَرْدَنْدِ وَنَهْیِ اَرْ سَکَرِیِ فَرَمُودَنْدِ چُونِ تَحْقِیقِ شَنِیْدِیِ سِرْ اَحْمَدِ
شَمَا کَفَیْدِ لَا شَکَّ اَنْ مَطْلُوقَ الْفَنَاءِ فَعْلٌ حَرَامٌ بِجَاسْتِ مَطْلُوقِ
چِکُونِهْ حَرَامِ بَاشَدِ بَلْکِهْ بَعْضِیِ اَزْ اَفْرَادِ عَنَّا اَنْ سَنَ کِهْ رَسُوْلُ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَکْرَامِ

و باز تشبیه که لغت الدنای بالمرایه کفر جاحده و متحمله یعنی آن سرود که نامر
 میشود حرام قطعی است نکات آن و حلال دانسته آن کافر میشود این قول
 هم بجاست در نکاح بضر و فوف بول کریم صلعم امر فرمود و کاب
 آنرا شرط نکاح گفته و چون ضرب ف برای اعلان نکاح حلال یا نجس
 باشد دلی و مفسور و تقاره و غیره را از دف چه تفاوت است برای همه حرام
 است و بر غرضی صحیح همه حلال باشد اعلان نکاح از هر یک نبوده فرق کردن
 در دف و غیر آن امری است غیر مقول و بتقدیر تسلیم حرمت ذرات حرمت قطعی
 گفتن چینی دارد دلیل قطعی نیست مگر آنکه یکم با حدیث متواتر با اجماع است اگر افاض
 حرام باشد حرمت آن از احادیث احادیث و احادیث احادیث ظنی است
 از انکار ما نیست بیا کفر لازم نیاید حرمت سماع از احادیث احادیث و احادیث
 افاض حرمت آن نیست مگر و میگوید نافع شریع را سباح میداند حال آنکه لهو است
 و حرمت آن از احادیث ثابت و وجه تشریح التسمیه عاید به نفس قرآن حکم
 نافع آن را حال میگوید و ما دل میکند و سکر است و سکر خمر که قلیل باشد
 و سکر بار دزد و انا هم غلام حلال است حال آنکه بول صلعم فرمود و ما تشکر کردیم
 و قلیله خمر غرض که شکر میگیرد یا کافر نفس بر گز جایزه شده و آنکه تشکر کردیم

قدسی گفته ذکر انهم الله عنده ضرب ابرار کفر خدا و آن است که مطرب بر آهنگ
 زنده و وقت درین و طبع نور حق بسم الله گوید که ضرب برای ترک کفر و انهم
 نزد بعضی و آنکه شخصی و غیره و شخصی دیگر بزرگ خدا مشغول باشد و خود میگوید اگر
 گفته شود که قوا سر است بنوعی و حق نه از ابرار است لیکن در میان اهل آن
 نیستند و وجه تکلف میکنند جواب آنکه نباید گفت که هیچکس درین زمانه ازین حجت
 آن نیست بول صلح فمروا یا اهل آن گفته اند قائم با الله تا بفرماید ضربیم و لا
 سن لغائم یعنی خواهند بود از امت من جماعتی قائم حکم خدا حاضر نخواهد کرد آنها را
 کسی که فیه کفر نذر رسانیدن شان کند و نه کسی که مخالفت شان کند و موقوف
 امتی کثیر المطر لایدری او را خبر او آخر ما یعنی حال است من مانند حال
 باران است دریافت نمیشود که اول آن بهتر است یا آخر آن ای برادران صبر
 بر قسم اند که اول آن که در دلی بر این شان موافق و آنها را بقرار میارزد و
 این جماعت از ضرب الله اند انکار شان موجب خالی بن است و حدیث قدس سره
 من عادی و کتابی باورنی بالمحاربة متفق علیه یعنی در صحیحین است که حق الهی
 میفرماید هر کسی که دشمنی کند با ولی پس بدشمنی که بر آید برای جنگ با من و من آن
 کسانند که سماع میکنند بر استماع احوال شریفه و میخوانند که وارث کسب

نماینده بجمله این هم محمود است سوم آن کسانی که وجد میکنند بر یا نامردم آنها را اهل کمال
 و اندک حال آنکه آنها هیچ نمیدانند این جماعت فاسقان و بطلان اند نماز را خواندن و ترک
 آن هر دو یکسانند قال فی الغرض روح التوابع بالکلف منه ما هو مذموم و هو الذی
 یقتضیه المریاد و اظهار الاحوال الشریفه مع الافلاس عنها و فیه ما هو محمود و هو التوکل
 باسند عا و احوال الشریفه و اکتابها و تجلیها بالجملة فان کسب غلظ
 فی عتاب الاحوال و لذلک امر رسول الله صلعم لمن لم یحضره البکاء فی قراءه القرآن
 ان یمشی و یرکان فان هذه الاحوال قد تکلف فی اولها ثم یتحقق فی آخرها
 امام غزالی گفته که وجه کردن تکلف در قسم است کی آنکه قصد کرده شود از آن نمود خود
 و ظاهر کردن احوال بزرگ با وجود نفسی از آن و این قسم هم مذموم است و دیگر قسم
 وسیله حسرت است بدخواست کردن از احوال بزرگ و کسب کردن آن
 بسبب چنانکه کسب کردن را هم دخل است در آوردن احوال و این محمود است
 در اینجا بر یا فرمود و رسول خدا صلعم هر کس بگوید او وقت خواندن قرآن
 گریه یا با مایه تکلف کریمند و خود را بگمین سازد و منی ملاحظه کند
 پس بدینگونه احوال گاهی تکلف را ابتدا آوردن میشود پس آن
 میشود پس بدینگونه است از کفر و بیساعت و وحد رده شود و تکار

آن نباید کرد. سوره طه نیاوردن حسن طس بر سلمان چو است قال الله
 تعالى ولا تأخذوا بسوء ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خيرا وقال الله تعالى
 ان بعض الظن اثم وبقی فی فیض سرود که چندان قسمه شنیده بودند آن نصه را گمان
 میکردند سلمان با سلمان یک و غرض و که بعض گمان یعنی بر گمان گناه
 پس بر گمان در حق دیگری بدگمانی کننده خود فاسق میشود آن شخص دیگر فاسق
 باشد اما باقی در قرآن قول معروف من ان فی غیون مذکور شد حش قال
 ان کذبکم یا ثعلبیه کذب عو ان یک صا و قال یضیکم بعض الدی که یکم
 یعنی که آن کس که کذب باشد پس بر کس گناه در دنگوی و اگر صادق باشد
 بر کس گناه یعنی آنچه وعده میکند عذاب شعر هر که را جامه را با منی در
 پای بردارند و یکم را نگار شیخ سعدی گوید شعر مرا سپردا که مرشد شهاب
 دوازده شعر بود در کتاب که چونکه بر خوش خودین باشی دوم آنکه بر
 غیره برینا باشی این طول کلام بنا بر نصیحت است که نوشته شده
 شعر نصیحت کوس کن جانان که از جان دوست نروازند
 جوانان سعادتمند پند پذیرد امارا - نوشته بودند که آن شعر یعنی
 الله یوفی بکم یقولون ان ذات الله تعالی هو الوجود ^{مطلوب}

الماخوذ بشرط شی وقلوون یا حاطه بکلی شی برین قول طهر
 نوشتند و گفتند موالمخالف لعقاید اهل الحق ان الله تعالى لا یکن فی غیره
 ولا یکن بغيره فکیف یصور ان کل واحد من صوفیان بگویند که ذات الله
 تعالی وجود مطلق است که در آن هیچ مخلوط نیست و بگویند که محیط است بر جمیع
 اشیا را و این قول مخالف است عقاید اهل حق را که اهل حق بگویند حق تعالی
 حلول نمیکند در غیر خود متحد نمیشود با غیر خود چگونه تصور باشد که همه را خدا گفته
 جانمن مراد صوفیان از وجود معنی مصدر نیست که آن از خارج موجود است نه ذات
 ثانیه بلکه مراد از وجود مابه الوجودیت است و چون حق تعالی در وجود و توانی وجود
 خود محتاج بغير نیست بلکه ذات او تعالی تقاضای وجود او میکند و بهم ذات
 او کجب اراده خود تقاضای وجود ممکنات میکند و وجود معنی مصدری
 که از ممکن منتزع میشود مقتضای ذات ممکن نیست و نه مقتضای امر
 که با وی منضم شده بلکه مابه الوجودیت ممکن تعلق با اراده الهی است
 و اراده الهی مقتضی است از صفات او تعالی تعلق الیها و مقتضای
 ذات حق تعالی چیزیست و ذکر در بیان نیست پس مابه الوجودیت ممکنات
 نیست مگر ذات حق تعالی پس ذات حق را وجود گفتن بمعنی مابه الوجود

عین حق و صواب است و احاطه او جمیع اشیاء را که از قرآن
 ثابت است باین منسی باید گفت که مایه وجود است جمیع اشیاء
 اوست تعالی و او را وجود مطلق لا بشرط منسی از این گفته شود
 که ذات او چنانچه مقتضی وجود خود است همچنین مقتضی وجود را
 صفات کمال خود است از سمیع و رب و جبار و جلیل و قهار و
 واراد و کلام لهذا اقدر است او را از هر اسمی باینکه بگویند
 و صفات را که در حدیث آمده است و احاطه با غیر میگوید
 پس در حدیث آمده است بشرط منسی از این گفته شود
 الا عباد الله من سب الله است و مایه الموجودات صفات
 سبع کائنات از جنات ملوک یا اکاد یا ممکنات فهمیدن خالق از
 نیست شخصی از قدر بر او کرده حق تعالی را باینکه بگویند است
 یا غیر آن نمیرسد جواب و گفته که بچس خدای را باینکه بگویند است
 و آنچه از کلام صوفیه وجود باین معنی اشراف باینکه بگویند است
 شیخ اکبر رحمه الله که بانی مباحی اعد و در حدیث مذکور است که
 العالم ما شئت به را گفته اند و در حدیث مذکور است که

و خیال لیکن و همیست متفق با اتفاق الهی از عدم اعتبار بخیر آن مطلق -
 نمی شود و در خارج موجود نیست مگر خدات پاک اولاً موجود الاله
 با معنی که زید عمر و هر چه هست خداست یا خدا بمنزله کلی طبیعی است -
 لغو ذی باشد منها حق تعالی که متاصل الوجود است چگونه عین موهوم الوجود
 گفته شود و چون حق تعالی میفرماید و نحن اقرب الیه منکم اگر چه
 این قرب همچون است و فهمیدن نمی آید مگر این قدر می آید که در مرتبه عدم
 زید زید گفتن صادق نیست که برای حل ایجابی وجود موضوع شرط
 است پس تا که زید را با خالق نسبتی بجز نزد حل اولی هم صحیح نباشد
 اول نسبت با خالق بجز نزد آن زمان زید را زید گفتن صادق آید پس
 ذات حق تعالی با ذات زید قریب است این قدر توان فهمید و گرنه معنی
 قرب که از متشابهات است کو فهمیدن مایه یا بهمان بیان باید آورد
 قوله تعالی والراخون فی العلم لقیولون آمنا به چون اعتقاد کنیم که ذات حق
 از ذات ممکن قریب است و بی هیچی است که هیچ ممکن متاخر ذات خود نیست
 پس چنانکه که از ذات او هم با وی قریب تر باشد با وی متأخر تر
 گفت اگر کسی گوید که در صورت ارتفاع نقیض من لازم می آید که غنیف

و غیر متقابل ایجاب و سلب نیست بلکه تقابل تفه
 لایحتمل انشان شعایرین که معلوم و مفهوم هر خا
 و بدیهی می نماید در معلومات عقلا است که هر چه چیر که در ذره
 عقلا بدان حکم میکنند غیر متقابل است که هر یک را درستی که
 المحقوق است در ذره من نمیکنند و ماهیت واجب
 پس آن حکم بر آن نتوان کرد که عالم عین حق است
 را معنی نیست که اشعری در صفات الهی لایعین و
 که اصطلاح اشعری است که جزئی را و لوازم ما به
 و لا غیر نام نهاده یعنی قول اشعری و دیگر متکلمان
 زائد بر ذات میگویند یکست لیکن چون از زاید گفت
 انفکاک در خاطر سگیزد لهذا اشعری از آن تجاوز
 و لا غیر میگوید فقط

و لا غیر میگوید فقط

نسخی است که در وقت کمال
 پانچ نامه و کلام
 مولوی شاد
 محمد سارا را بخط خود
 بنام خود و در وقت
 محمد سارا را با مولوی
 به جمع کرده است

حضرت شمس الدین قدس سره

سماح چیسر نه بنیان پند
نگفته گرد و ازین غم غنچه کوکرام
حدا و بحر در بدن پیدا یابد
تن و دلی که نه نوشتن حق حلال
بیان حج و عمره و غیره و شش حرم

عقل

دل غریب یا بدر نام نشان
کشا و گرد و ازین زخمه کشته
که ازنی و لب مطرب که حکام
بر آنس هم حیران حرام گشت
که رفت بر سر خطیب شهر و امام

بیمنا حجل از شکست و داری
یر تو محبت که با کفایت
حائقی اقدام تو
ما تعقل ندی
شایدانی

یوسفان بدر خویش زلینا داری
دره سان هر دو جهان محتاج داری
فرش نازت بسر دیده و لها داری
کامترین شکل چه اسم و چه سم داری
زان بحر دیده نشینی و بدن داری

